

ولایت یعنی به هم پیوستگی و هم جبهه‌گی یک عده انسان

خلاصه جلسه بیست و سوم: ولایت

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در جلسه اول مباحثت ولایت با مرور نکات اصلی بحث نبوت، مانند هدف بعثت که ساختن انسانها در چارچوب نظام اسلامی است، ارتباط مبحث ولایت و نبوت را با این تعبیر که «مسئله‌ی ولایت در دنباله‌ی بحث نبوت است، یک چیز جدای از بحث نبوت نیست. مسئله‌ی ولایت، در حقیقت تتمه و ذیل و خاتمه‌ی بحث نبوت است. حالا خواهیم دید که اگر ولایت نباشد، نبوت هم ناقص می‌ماند» بیان کردند.

ایشان با طرح ویژگی‌های جامعه اسلامی مانند حکومت خدا در جامعه، جاری شدن حدود الهی در آن و اجرای مقررات الهی در قالب دین، بیان کردند: «هر که بخواهد خوب باشد، در جامعه‌ی پیغمبر می‌تواند خوب باشد؛ در جامعه‌های غیر الهی این جوری نیست. در جامعه‌های غیر اسلامی و غیر الهی، آدم‌ها می‌خواهند خوب باشند، نمی‌توانند؛ شما دلت می‌خواهید متدين باشی، نمی‌توانی.»

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در ادامه به بحث پایه‌ای ولایت، یعنی نیاز جامعه اسلامی در ابتدا به جمیع پیوسته متحدیداری ایمان پرداخته و آن را «جبهه مسلمانان استوار مؤمن نافذ القلب در مقابل کفر» دانستند.

ایشان در ادامه دو نوع ولایت را معرفی کردند؛ ولایت مؤمنان بر هم و ولایت ولی الله. ایشان با انتقاد از تعریف ولایت ائمه به معنای دوست داشتن، معنای صحیح آن را اتصال و پیوستگی بیان کردند. در پایان نیز با آیات قرآنی مرتبط با ولایت، این مبانی را تبیین نمودند.

جلسه ۲۳: ولایت ولایت یعنی به هم پیوستگی و هم جبهه‌گی یک عده انسان				
آیات ۱ تا ۴ سوره‌ی مبارکه‌ی ممتحنه		آیات این جلسه		
جامعه اسلامی	بهم پیوستگی و هم جبهه‌گی	ولایت	فکر واحد	وازگان کلیدی
نکات کلیدی			آیه	
<p>بعضی‌ها معنامی کنند: دشمن من و دشمن خودتان را دوست خود مگیرید، این معنای کاملی نیست. فقط مسئله‌ی دوستی و محبت نیست، بالاتر از آینه‌است. ولی خودتان نگیرید؛ یعنی هم جبهه‌ی خودتان ندانید، یعنی خودتان را در صفح آنها قرار ندهید، یعنی در دل، خودتان و آنها را در یک صفح فرض نکنید.</p> <p>اگر در راه جهاد و مجاهدت و کوشش برای من خارج شدید و برای به دست آوردن خشنودی من، اگر واقعاً راست میگویید، حق ندارید آن که دشمن من و دشمن شمامست، هم جبهه و یار و پیوسته خودتان قرار بدهید.</p> <p>هر کس از شما که این کار را نجام بدهد، با دشمنان خدا طرح دوستی و یاوری [درنهان و خفا] بربزد، خودش را هم جبهه‌ی آنها بداند و نشان بدهد، راه میانه را گم کرده است.</p> <p>آیات، شأن نزولش، درباره‌ی حاطب ابن آبی بلتعه است. حاطب ابن آبی بلتعه یک مسلمان یک خرد کم ایمانی بود. این، وقتی که پیغمبر اکرم می‌خواست برود به جنگ با کفار قریش، فکر کرد، که ممکن است که پیغمبر در این جنگ مغلوب بشود و خویشاوندان او که در میان کفار هستند، مورد آسیب قرار بگیرند و این جزو سربازان پیغمبر است. اینجا زنگی خواست به خرج بدهد، یک مرد زندی به خرج داد.</p>	<p>يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَخَذُوا عَدُوّي وَعَدُوّكُمْ أُولَئِكَ تُلْقَوْنَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيمَانَكُمْ أَنَّ ثُمُّ مُنْوِوا بِاللَّهِ بِرِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ حَرَجُتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَأَبْتَغَيْتُمْ مَصَاصَتِي تُسْرُّونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَحْفَنْتُمْ وَمَا أَغْلَنْتُمْ يَفْعُلُهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ (۱)</p> <p>ای کسانی که ایمان آورده‌اید دشمن من و دشمن خودتان را «ولی» و هم جبهه‌ی خود مگیرید. که پیام دوستی به آنان بفرستید. در حالی که به اندیشه‌ی حقی که بدان گرویده‌اید، کفر و انکار نموده‌اند. پیامبر و شما را از شهرتان برون می‌رانند چرا که به خدا، پورده‌گاران، ایمان آورده‌اید.</p>			

حالا که ما کنار پیغمبر هستیم، در رکاب پیغمبر، جهاد هم که می کنیم، ثواب مجاهدین در راه خدا را هم که می بریم، احتیاطاً یک نامه‌ای هم بنویسیم به کفار، اینجا دوستی و وفاداری خودمان را نسبت به آنها هم اعلام کیم.... یک نامه‌ای برداشت نوشت به سران قریش، امضا هم کرد پای آن را. خودش را هم خوب معرفی کرد تا بدانند که این، با آنها خوب و دوست و مهربان است. ...پیغمبر عزیز و گرامی، با وحی خدا از ماجرا مطلع شد. امیرالمؤمنین را و یکی، دو نفر دیگر را فرستاد، بین راه رفتند آن [اییک] زن را پیدا کردند، تهدیدش کردند و کاغذ را زاوگرفتند. بعد که [حاطب ابن ابی بلتعه] آمد، پیغمبر گفت: «خب، چرا این کار را کردی مرد؟ چرا اسرار نظامی و جنگی را فاش می کنی برای دشمن؟ گفت: یا رسول الله، من آنچا دوستانی دارم، خویشاوندانی دارم، می ترسم آنها مورد رحمت قرار بگیرند، خواستم این نامه را بنویسم که شاید دل آنها یک قدری نسبت به من نرم بشود.

آیه در حواب می گوید: اشتباہ نکنید، دل آنها با شما نرم نخواهد شد. آن کسانی که از لحاظ فکری ضد شما هستند، آن کسانی که دین شما، ایمان شما، به زیان آنهاست و آنها همت بر نابودی دین و ایمان گماشته اند، اینها هرگز با شما مهربان و دوست نخواهند بود..... «یکونوا لَكُمْ أَعْدَاءٌ وَّلِسَنَتَهُمْ بِالسُّوءِ وَوَدُوا لَوْ تَكُفُرُونَ (۲)

اگر برای جهاد در راه من و به جستجوی خشنودی من بیرون آمده اید (باید که آنان را هم جبهه مگیرید) با آنان در نهان خود دوستی می بازید که من به هرچه پنهان نموده یا آشکار ساخته اید داناترم. هر که از شما چنین کند از راه میانه گمراه گشته است.

إِنْ يَتَّقْمُوْكُمْ يَكُوْنُوا لَكُمْ أَعْدَاءٌ وَّيَئِسْطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيْهُمْ وَالسِّنَّةُ هُمْ بِالسُّوءِ وَوَدُوا لَوْ تَكُفُرُونَ (۲)

اگر بر شما دست یابند برای شما دشمنانی خواهند بود و دست و زبان خود را به بدی روی شما خواهند گشود و بسی دوست می دارند که شما کافر بگردید.

شما برای خاطر فرزندانتان، برای خاطر قوم و خویش‌هایتان، برای خاطر آقازاده‌تان، برای خاطر آسایش نزدیکانتان، حاضرید با دشمن خدا بسازید؟ برای جلب دوستی بندگان ضعیف خدا و جلب منافع خودتان و نزدیکانتان، حاضرید از فرمان خدا بگذرید، با دشمن خدا دوستی کنید؟ مگر قدر این ارحام و اولاد به درد آدم میخورند؟ مگر این جوانی که شما برای خاطر شغلش، برای خاطر بورشی، برای خاطر کاسبی‌اش در میان کفار قربیش، حاضری با کفار قربیش بسازی، چقدر به درد تو خواهد خورد بیچاره؟ چقدر تو را از عذاب خدا نجات خواهد داد؟

در روز قیامت انسان این قدر خودش گرفتار است که به گرفتاری دیگران نمی‌رسد، حتی فرزندش. یک خاری به دست فرزندت می‌رود، حاضری دنیا و آخرت را قربانش کنی؟ بیچاره! روز قیامت از او خواهی گریخت. اگر ما بفهمیم منطق قرآن را در این زمینه، بدانید آن کسانی که برای خاطر آسایش و راحتی فرزندانشان حاضرند به سعادت دنیا و آخرت پشت کنند، و حاضرند به بدختی‌ها و شقاوت‌ها و تیه روزی‌ها روکنند، اگر بدانند این منطق قرآن را، شاید تکان بخورند.

به مؤمنین می‌گوید: مؤمنین، شما را در عمل ابراهیم و پیروان ابراهیم سرمشقی نیکوست. ببینید ابراهیم و پیروانش، همراهانش چه کردند، شما هم همان کار را بکنید. آنها چه کردند؟ آنها صاف و صریح روکردند به قوم گمراه زمان خودشان، به بندگان طاغوت و آلهه‌ی دروغین زمان، گفتند ما از شما و خداوندگارانتان بیزاریم، ما به شما کفر ورزیدیم، ما از شما روگرداندیم، میان ما و شما

لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْجَاحُمْ وَلَا
أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُنْصَلُ
بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
بَصِيرٌ (۳)

خویشان و فرزندانتان به شما سودی نمی‌بخشند، روز قیامت میان شما جایی می‌افکند و خدا به آنچه می‌کنید بیناست.

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أَشْوَةٌ حَسَنَةٌ
فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ
قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءٌ وَآمِنُكُمْ
وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ
كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا إِبْيَانًا وَبَيْنَكُمْ
الْعَدَاوَةُ وَالْبُغْضَاءُ أَبْدًا حَتَّى

تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ
إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَيِّهِ
لَا شَتَّعْفَرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلَكُ لَكَ
مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ
تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَتَبَنَا وَإِلَيْكَ
الْمَصِيرُ (۴)

همیشه‌ی زمان، بغض و دشمنی، عداوت و خشم وکینه برقرار است. فقط یک راه آشنا وجود دارد و آن «حتی تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ» بیایید داخل منطق فکری ما بشوید. صریحاً میگوید: مؤمنین، شما هم مثل ابراهیم عمل کنید.

در کار و روش ابراهیم و همراهیانش برای شما سرمشقی نیکوست، آنگاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و از هرآنچه به جای خدا عبودیت می‌کنید، بیزار و بربی هستیم. به شما کفر و انکار آوردهیم و میان ما و شما دشمنی وکینه پدید آمد (و چنین خواهد بود) تا وقتی که به خدای یگانه ایمان بیاورید. (آری، ابراهیم و مؤمنان جز اعلام بیزاری سخنی با بت پرستان نداشتند) مگرسخن ابراهیم به پدرش (عمویش) که گفت: من برای تو (در صورتی که دست از دشمنی و کینه با حق برداری) آمرزش خواهم خواست و در برابر خدا به سود تو اختیار چیزی راندارم. پروردگارا! بر تو توکل کردیم، و به سوی تو بازگشتم، و بازگشت به سوی توست]

بخشی از بیانات آیت‌الله خامنه‌ای در ۱۹/۰۷/۱۳۵۳ در مسجد امام حسن علیه السلام مشهد:

در اصطلاح اولی قرآنی، ولایت یعنی به هم پیوستگی و هم جبهه‌گی و اتصال شدید یک عده انسانی که دارای یک فکر واحد و جویای یک هدف واحدند، در یک راه دارند قدم برمی‌دارند، برای یک مقصود دارند تلاش و حرکت می‌کنند، یک فکر را و یک عقیده را پذیرفته‌اند. هرچه بیشتر این جبهه باید افرادش به همدیگر متصل باشند و از جبهه‌های دیگر و قطب‌های دیگر و قسمت‌های دیگر خودشان را جدا و کنار بگیرند، چرا؟ برای اینکه از بین نزوند، هضم نشوند. این رادر قرآن می‌گویند ولایت.

پیغمبر جمع مسلمان آغاز کار را، با این پیوستگی و جوشندگی به وجود می‌آورد، اینها را به همدیگر متصل می‌کند، اینها را با هم برادر می‌کند، اینها را به صورت یک پیکرو واحد در می‌آورد، به وسیله‌ی اینها امت اسلامی را تشکیل میدهد، جامعه‌ی اسلامی را به وجود می‌آورد. از پیوند اینها با دشمن‌ها، با مخالفین، با معاندین، با جبهه‌های دیگر... جلوگیری می‌کند. ماین اینها و جبهه‌های دیگر جدایی می‌اندازد، از پیوستن به جبهه‌ی یهود، از پیوستن به جبهه‌ی نصارا، از پیوستن به جبهه‌ی مشرکین، اینها را بازمی‌دارد و هر چه بیشتر سعی می‌کند صفواف اینها را فشرده و به هم جوشیده بکند. برای چه؟ برای اینکه اگر اینها به این حالت نباشند، اگر ولایت نداشته باشند، اگر بهم پیوسته‌ی صد درصد نباشند، میان آنها اختلاف به وجود بیاید، از برداشتن بار امانتی که بردوش آنهاست، عاجز خواهند ماند. نمی‌توانند این بار را به سر منزل برسانند.

امام؛ قلب امت اسلامی

خلاصه جلسه بیست و چهارم: پیوند های امت اسلامی

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در آغاز بحث ولایت قرآنی، دو بعد برای آن شرح داده‌اند که شامل ارتباط داخلی امت اسلامی و تنظیم روابط خارجی برپایه‌ی استقلال می‌باشد. ایشان فرمودند: «[ارتباط داخلی امت باید به گونه‌ای باشد که] هیچ گونه تفرق و اختلافی در سرتاسر امت عظیم اسلامی نباشد. صفحه‌ای گوناگون در داخل این امت تشکیل نشود.» و «از لحاظ روابط خارجی، یک ذره تأثیرپذیری از جناح‌های ضد اسلامی یا غیر اسلامی، مخصوصاً ضد اسلامی، ممنوع است.»

ایشان راه تحقق ولایت قرآنی را وجود یک رهبر در جامعه اسلامی دانستند و آن را امام جامعه معرفی کردند که به دو صورت معین می‌شود. با تعیین مستقیم خداوند مانند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امیر المؤمنین علیه السلام و یا با تعیین نشان امام توسط خداوند مانند فقیه‌ی که جانشین امام منصوص که بایستی دارای ویژگی‌های امام همچون عدالت، دینداری، انصاف و.... باشد.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای ارتباط با امام را شرط حیات، تحرک و پایداری امت اسلامی دانستند و بعد سومی برای ولایت تعریف کردند که آن «ارتباط مستحکم و نیرومند هر یک از آحاد امت اسلام، با آن قلب امت [است]. ارتباط فکری و ارتباط عملی.» برای اساس ولایت امیر المؤمنین یعنی: «(رابطه‌ای نیرومند، مستحکم، خلل ناپذیر، [اینکه] از علی جدانشیو؛ این معنای ولایت است).»

ایشان در پایان با آیاتی از قرآن کریم ولایت را تشریح کرده و این موضوع را که ولایت

در تشیع همان ولایت اسلام واقعی است را تشريح کرده و نتیجه ولایت را پیروزی بیان نمودند: «وَمَن يَتَوَلَّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ، آنَّ كَسَانِيَ كَهْ قَبُولِ ولایت کند با خدا و با رسولش و با کسانی که ایمان آورده‌اند، با مؤمنان این پیوند را مراعات کردند و حفظ کردند و نگستند، اینها غالباً بند، پیروزمندانند.»

جلسه ۲۴: پیوند‌های امت اسلامی امام؛ قلب امت اسلامی					
آیات ۱۵ تا ۵۳ سوره‌ی مبارکه‌ی مائده آیات ۱۰۲، ۱۰۳ سوره‌ی مبارکه‌ی آل عمران			آیات این جلسه		
ولایت علی بن ابی طالب	امام	قرآنی	ولايت	ارتباطات خارجی	ارتباطات داخلی
نکات کلیدی			واژگان کلیدی		
آیات ۱۵ تا ۵۳ در خصوص ارتباطات خارجی			آیه		
<p>[آیات ۱۵ تا ۵۳ در خصوص ارتباطات خارجی]</p> <p>يهودیان و مسیحیان را اولیای خود [پیوند] خوردگان و پیوستگان با خود] مکرید.... انتخاب مکنید. آنها بعضی اولیا و هم‌جبهگان و پیوستگان بعضی دیگرند. نگاه نکنید که بلوک‌های شان از هم‌دیگر جداست؛ در معنا، برای ضدیت با اصلاح‌های شما، همه یک جبهه‌اند.</p> <p>هر کس توّلی کند با آنان - توّلی یعنی ولایت را پذیرفت... - هر کسی که قدم در وادی ولایت آنها بگذارد و پیوند بزند خودش را با آنها، مرتبط کند خودش را با آنها، رابطه برقرار کند، «فَإِنَّهُ مِنْهُمْ» بی‌گمان او خود از آنان است.</p>			<p>يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَنْخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أُولَئِكَءِ بَعْضُهُمْ أُولَئِكَءِ بَعْضٌ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهُ لَا يَنْهَا فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ</p> <p>(۵۷/۱) مائده</p> <p>ای گرویدگان به دین! یهودیان و مسیحیان را هم‌جبهگان و دوستان خود مکرید. آنان بعضی هم‌جبهه و دوست بعضی دیگرند. هر که از شما با آنان پیوند برقرار کند، در حقیقت از آنان و در شمار آنان است. حتماً خدا گروه ستمگران را هدایت نمی‌کند.</p>		

بیماردلان می شتابند در میان جبهه‌ی دشمنان
دین، قناعت نمی کنند به اینکه بروند طرف آنها،
بلکه می شتابند؛ قناعت نمی کنند به اینکه تا
پهلویشان بروند، میرونند تا آن اعماق جبهه‌شان.
اگر پرسی آقا چرا این قدر با دشمن دین می سازی؟
با کسی که می دانی ضد دین است، چرا ضدیت
که نمی کنی هیچ، دوستی هم به خرج من دهی؟
اگر این را ازو پرسی، در جوابت چنین می گوید:
«يَقُولُونَ تَحْشِي أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةً» می گویند
می ترسیم یک آسیبی به ما برسد؛ اگر دوستی
نکنم، می ترسم به من آسیبی برسانند یا برساند.
چقدر به گوش آدم آشناست این حرف‌ها. «نَحْشَى
أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةً» می ترسم برایمان در درسی درست
 بشود، می ترسم برایمان اسباب زحمتی درست
 بشود؛ بینید چه کلمات آشناییست.

خدادر جواب اینها چه می گوید؟ می فرماید: امید
است که خدا پیروزی را نصیب جبهه‌ی مومن
کند، یا یک حادثه‌ای از پیش خود، به سود آنان
پدید آورد. بعد که این کار بشود، آن وقت، تا این
بدبخت‌هایی که با آنها ساخته بودند، پشیمان
 بشوند، روسیاه بشونند، بگویند دیدی چه غلطی
 کردیم، اگر می دانستیم که جبهه‌ی مومن این جور
 پیروزمند و نیرومند خواهد شد، با دشمن دین،
 با دشمن خدا نمی ساختیم؛ خودمان را بی آبرو
 نمی کردیم.

**فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ
مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ
نَحْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةً
فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِي بِالْفَتْحِ أَوْ
أَمْرِ مِنْ عِنْدِهِ فَيُضِبِّحُوا عَلَى
مَا أَسْرُوا فِي أَنفُسِهِمْ نَادِيْمِينَ**

(مانده/۵۲)

بیماردلان را می بینی که به
میان جبهه‌ی کافران می شتابند؛
می گویند (و بهانه می آورند) که
می ترسیم آسیبی به ما برسد.
باشد که خدا فتح و پیروزی
مومنان را برساند یا حادثه‌ای
به سود آنان تدارک کند، و آنگاه
این بیماردلان برآنچه در دل نهان
می داشته‌اند پشیمان گردند.

بعد از آنی که آنها خودشان را مفتضح کردند و با دشمنان ساختند.... مؤمنین، در بہت و حیرت فرومی‌روند! همین‌ها بودند، این چهره‌های خوش ظاهر و موچه، قسم می‌خوردند، با سوگندهای غلاظ و شداد که ما با شما می‌یم. هر وقت با آنها حرف می‌زدیم، هر وقت به آنها چیزی می‌گفتیم، می‌گفتند بله، ما هم با شما هم عقیده‌ایم، ما هم با شما اختلافی نداریم، ما هم همین حرفی که شما می‌زنید، می‌زنیم، در مقام بیان، این جور با آدم حرف می‌زند؛ بعد معلوم شد که دل‌های اینها مريض بوده و على‌رغم ظاهر نیکشان، دل‌های چرکین و سیاه و نفاق آمیز داشتند. مؤمنین آن روز می‌گویند عجب! بین چه قسمی می‌خوردند اینها؟!

وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَهْؤُلَاءِ
الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهَدًا
أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطْتُ
أَعْمَالُهُمْ فَاضْبَحُوا حَاسِرِينَ

(۵۳/۵۳)

و به مومنان بگویند: آیا همین اینان بودند که با سخت ترین سوگندها بخدا سوگند یاد می‌کردند؟ که ایشان با شما می‌یم، کارهایشان پوج شد و بر باد رفت و زیانکار گشتند.

[آیه ۵۴ در خصوص پیوندهای داخلی] اگر این بار سالت و مسئولیتی را که با ایمان به خدا پذیرفته بودید، از دو شستان روی زمین بگذارید و آن را به سر منزل نرسانید؛ خیال نکنید که این بار به سر منزل خواهد رسید؛ نه، این بار خدا به سر منزل خواهد رسید، منتهای سعادتش را کس دیگری خواهد برد... این مردم همان مردم ایده‌آل اسلامی‌اند. آن جامعه‌ی ایده‌آل اسلامی، از لحظه پیوندها و رابطه‌های داخلی و خارجی این جو ند که در این آیه آمده است.

خود خدا آنها را دوست دارد،... آنها هم خدا را دوست می‌دارند.... («فُلِ إنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَأَتَيْعُونِي يُحِبِّكُمُ اللَّهُ»)... اگر خدا را دوست داید، از من که پیغمبر متابعت کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد. پس («يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ»)؛ یعنی اینها صد درصد تسلیم فرمان خدا بودند، که مورد

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدِّ
مِنْكُمْ عَنِ الدِّينِ فَسُوفَ يَأْتِي
اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ
أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى
الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سِيلٍ
اللَّهُ وَلَا يَحْأُفُونَ لَوْمَةً لَائِمٍ ذَلِكَ
فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ
وَالْعَلِيمُ

(۵۴/۵۴)

ای گروه مومنان! از شما هر کس از دینش بازگردد، خداوند مردمی را خواهد آورد که انان را دوست بدارد و آنان او را دوست

محبت خدا بودند.

[خاصیت بعدی اینکه] فروتن هستند در مقابل مؤمنان؛ این نشانه‌ی کمال رابطه و پیوند صمیمانه است.... یعنی وقتی که در مقابل مردم قرار می‌گیرند، جزو مردمند، با مردمند، در راه مردمند، برای مردمند، خودشان را از میان مردم بیرون نمی‌کشند.

[ویژگی سوم]- نقطه‌ی مقابل [فروتنی در برابر مردم است]- در مقابل کافران و دشمنان دین و مخالفان قرآن، «أَعْزَّةٌ» هستند؛ یعنی تأثیرناپذیر، یعنی سریلنگ، یعنی حصاری از فکر اسلامی دور خود پیچیده و کشیده که هیچ نفوذی از آنها نپذیرند. خاصیت دیگر شان این است که در راه خدا [بی امان، بدون قید و شرط] جهاد و مجاهدت می‌کنند.

و در آخر از ملامت هیچ ملامت‌گری هم نمی‌هراستند و نمی‌ترسند.

[آیه ۵۵ به بعد سوم اشاره می‌کند، در خصوص ارتباط پیوند اجزای جامعه با امام] ولی و قائم امر، آن کسی که تمام نشاط و فعالیت‌های جامعه و امت اسلامی به او باید برگرد و ازاو باید الهم بگیرد، خداست. خب خدا که مجسم نمی‌شود بیاید بین مردم بشیند امر و نهی کند، دیگر چه کسی؟ «وَرَسُولُهُ» پیداست که بین رسول و بین خدا هرگز رقابت و تنابع و تنافر هم که نیست؛ رسول اوست باز خداست و رسولش، خب، رسول که همیشه باقی نمی‌ماند. بعد از رسول چه؟ بعد از رسول هم داریم... آن مؤمنان. کدام مؤمنان؟ هر کسی که ایمان آورد

بدارند. در برابر مومنان فروتن و مهریان باشند. در برابر کافران، شکستناپذیر و تسخیرناپذیر باشند. در راه خدا کارزار کنند و از ملامت ملامت‌گری نهراستند. این فضل و بزرگواری خداست که به هر کس خواهد می‌دهد. و خدا گشوده دست و داناست.

**إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ
وَالَّذِينَ آمَنُوا إِلَيْهِمْ
الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الرِّزْكَةَ وَهُمْ
إِكْفَانٌ**

(مائده/۵۵)

ولی (ومركز پیوند های اجتماعی) شما فقط خداست و پیامبر ش و آن مومنانی که نماز را به پامی دارند و زکات را ادا می‌کنند در حالی که در رکوعند.

کافی است؟ نه، نشانه دارد. «الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» اقامهی نماز می‌کنند، «وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» می‌دهند زکات را، «وَهُمْ رَاكِعُونَ»، ... در حالی که در رکوعند،... سمبل و رمز برای یک چنین کلیتی چه کسی می‌تواند باشد در جامعه اسلامی؟ غیر از علی بن ابی طالب کسی راسخ نداریم. در آن جامعه اسلامی، آن کسی که می‌توانست سمبل این گونه جناح ایمانی متقن و محکمی باشد، علی بن ابی طالب است.

اگر ولایت رام راعات کردیم.... اگر ولایت را که دارای سه بُعد شد تا حالا؛ یکی حفظ پیوندهای داخلی، یکی قطع بیوند وابستگی به قطب های متصاد خارجی.... یکی هم حفظ ارتباط دائمی و عمیق با قلب پیکر اسلامی و قلب امت اسلامی یعنی امام و رهبر.... چگونه خواهد شد؟ آیه‌ی قرآن جواب می‌دهد به ما ... آن کسی که قبول ولایت کند... اینها غالباً بند، پیروزمندانند. از همه پیروزتر همین ها هستند و اینها یند که بر همه جناح های دیگر غلبه خواهند داشت.

وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ
هُمُ الْغَالِبُونَ

(ماائدہ/۵۶)

و هر که خدا و رسولش و مومنان را پیوسته و هم جبهه‌ی خود بسازد پس به یقین حزب خدا همان فیروزمندان اند.

بخشی از بیانات آیت‌الله خامنه‌ای در ۱۳۵۳/۰۷/۲۰ در مسجد امام حسن

در جامعه اگر بخواهد همه‌ی نیروها به کار بیفتند و هیچ یک از نیروها هرز نزود و همه‌ی نیروهای جامعه به صورت یک قدرت مترکمی، به مصالح جمعی بشریت به کار بیاید و جامعه بتواند مثل مشت واحدی باشد، در

مقابل جناح ها و صفات های مخاصم؛ اگر اینها را بخواهد داشته باشد، احتیاج دارد به قدرت متمرکز، به یک دلی احتیاج دارد، به یک قلبی احتیاج دارد این جامعه.. البته شرایطی هم دارد. باید خیلی آگاه باشد، باید خیلی بداند، باید خیلی با تصمیم باشد، باید چشمش دارای یک دید دیگری باشد، بایستی از هیچ چیزی در راه خدا نهراسد، بایستی وقتی لازم شد خودش را هم فکر کند؛ ما اسم یک چنین موجودی را چه می‌گذاریم؟ امام.

۲۸

جامعه دارای ولایت؛ مظہر همه نیکی های انسانی

خلاصه جلسه بیست و پنجم: بهشت ولایت

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای با مرور جلسه دوم ولایت در خصوص سه بعد ولایت و بیان آنکه امام، ضامن بقای ولایت است، افزودند: «[مرکز جامعه اسلامی]، باید از سوی خدا باشد، باید عالم باشد، باید آگاه باشد، باید مأمون و مصون باشد، باید یک موجود تبلور یافته‌ای از تمام عناصر سازنده اسلام باشد، باید مظہر قرآن باشد.»

ایشان این مرکزیت را ولی جامعه دانسته و در ادامه ولایت را در بعد فردی و اجتماعی مورد بررسی قرار دادند و این دورا بدون یکدیگر، بدون مانع ولی همراه اشکال معرفی کرده و فرمودند: «خیلی اشکال دارد اما هیچ مانعی ندارد که بتوانیم فرض کنیم یک انسان دارای ولایت را در جامعه بی ولایت.»

ایشان با رد معنای ولایت که آن را مبحث اهل بیت می‌نامند افزودند: «محبت اهل بیت را داشتن، واجب وفرض است.»

ایشان ولایت در یک انسان را وابستگی فکری و عملی با ولی دانستند و دریافت اشتباه برخی از ولایت امیر المؤمنین را مورد انتقاد قرار دادند.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در ادامه ولایت در جامعه را بین صورت تشریح کردند: «هر وقتی که امام در جامعه حکومت می‌کند، آن وقتی که امام دارد عملًا جامعه را اداره می‌کند... آن وقت جامعه دارای ولایت است؛ و در غیر این صورت، جامعه دارای ولایت نیست.»

همچنین در ادامه، تلاش برای ولایت جامعه را، تلاش برای قدرت بخشیدن به ولی اسلام بیان نمودند. جامعه اگر به ولایت برسد مانند مردهای است که جان گرفته امادر صورتی که بی ولایت بماند استعدادها خنثی و یا نابود می‌شود.

جلسه ۲۵: بهشت ولایت جامعه دارای ولایت؛ مظہر همه نیکی های انسانی				
آیه ۴۱ سوره مبارکه حج		آیات این جلسه		
جامعه‌ی ولایت	جامعه‌ی دارای ولایت	نعمت ولایت	ولی	وازگان کلیدی
نکات کلیدی			آیه	
<p>[در اینجا] نماز سمبلي برای ذکر خدا و توجه و جهتگیری خدایي يك جامعه است... نماز را به پا می دارند، به سوی خدا می روند، جهتگیری شان را بر طبق جهتگیری [كه] خدا فرموده و خدا دستور داده قرار می دهند.</p> <p>«وَأَتُوا الزَّكَاةَ»، به معنای اين است که تعديلی در ثروت ایجاد می کنند، با توجه به روایاتی که در باب زکات هست که می گوید زکات موجب تعديل ثروت است.</p> <p>ما خیال می کنیم امر به معروف و نهی از منکر به معنای این است که بنده، به جناب عالی امر کنم که شما فلان کار بدرانجام ندهید، فلان کار خوب را نجام بدید. فقط همین امر کردن و گفتن. در حالی که امر کردن و گفتن، یکی از جلوه های امر به معروف و نهی از منکر است. به امیر المؤمنین گفتند که با معاویه چرا می جنگی؟ ... گفت برای خاطر اینکه امر به معروف و نهی از منکر واجب است.... امام حسین از مدینه بلند می شود، آقا کجا می روی؟ ((أَرِيدُ أَنْ آمِرَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ)) می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم. ببینید چقدر دایره و دامنه وسیع و چقدر از نظر ما کوچک و ضيق و تنگ است. به هر حال وقتی که ولایت در جامعه‌ای بود، اينها هم انجام می گيرد؛</p>	<p>الذِّينَ إِنْ مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَتُوا الزَّكَاةَ وَأَمْرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ</p> <p>(۴۱/حج)</p> <p>آن کسانی که اگر در زمین متمکشان سازیم، نماز را به پا می دارند و زکات می دهند، امر به معروف و نهی از منکر می کنند و [پایان همه کارها از آن خداست].</p>			

اقامه‌ی صلاة، ایتای زکات، امر به معروف، نهی از منکر و خلاصه پیکربنی جانی، جان و روح و حیات می‌باید.

بخشی از بیانات آیت‌الله خامنه‌ای در ۱۳۵۳/۰۷/۲۱ در مسجد امام حسن علیه السلام مشهد:

اگر جامعه دارای ولایت شد، چه می‌شود؟.. در یک کلمه بگوییم: مرده‌ای است که دارای جان خواهد شد. همین یک کلمه کافیست... جامعه‌ی دارای ولایت، جامعه‌ای می‌شود که تمام استعدادهای انسانی را رشد می‌دهد. همه‌ی چیزهایی که برای کمال و تعالی انسان، خدا به او داده، اینها را بارور می‌کند. نهال انسانی را بالنده می‌سازد. انسان‌ها را به تکامل می‌رساند. انسانیت‌ها را تقویت می‌کند. در این جامعه، ولیّ یعنی حاکم، همان کسی که همه‌ی سرنشته‌ها به او برمی‌گردد، جامعه را لحظه‌مشی عمومی، در راه خدا و دارای ذکر خدا می‌کند. از لحظه ثروت، تقسیم عادلانه‌ی ثروت به وجود می‌آورد. سعی می‌کند نیکی‌ها را اشاعه بدهد، سعی می‌کند بدی‌ها را محو و ریشه‌سوز کند.

ولی امر یعنی اجراکننده فرمان خدا در جامعه

خلاصه جلسه بیست و ششم: پیرامون ولایت (۱)

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در چهارمین جلسه از بحث ولایت، با طرح معنای ولی به فرمانروای مدیر جامعه، ولی واقعی جامعه اسلامی را خدا دانسته و این مسئله را نه سلطه‌ی تکوینی پروردگار، بلکه الهام قوانین و حکومت در جامعه اسلامی معنا کرده و این حکومت را حکومت علوی نام نهادند.

ایشان در ادامه ضرورت حضور یک فرمانروای برای اجرای قوانین الهی را عنوان کرده و نظرات مختلف برای انتخاب یک امیر در جامعه را بیان کردند: «یک عده‌ای گفته‌اند: **الملکُ لِمَنْ غَلَبَ**; هر کسی غالب شد، یعنی حکومت جنگل. یک عده‌ای گفته‌اند هر کسی که دارای تدبیر بیشتری [است]. یک عده‌ای گفته‌اند هر کسی که از طرف مردم مورد قبول باشد. یک عده‌ای گفته‌اند هر کسی که از آن دودمان چنین و چنان باشد». و در ادامه نظر اسلام را بطبق آیه‌ی **(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ الصَّلَاةَ وَإِنَّمَا وَلِيُّكُمُ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ)** بیان فرمودند که ولی خداوند و زمامدار از جانب خداوند را پیامبر و پس از ایشان اولی الامر دانسته است.

ایشان تکیه‌ی اسلام در زمام داری امور را عدم واگذاری حکومت به فردی دانستند که انسان‌ها را به دوزخ می‌کشد. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در ادامه با رد تفکر غلط امیر و ولی بودن حکام عباسی و سایر حکام جهان اسلام در آن دوران، منطق اسلام در ارائه معیار ولایت را وصف کردند.

ایشان در ادامه ولایت خداوند را ناشی از یک فلسفه طبیعی در جهان‌بینی اسلام

معرفی کرده و افزودند: «هر آنچه در روز و شب آرمیده و ساکن است، از آن خداست. خب، چیزی که همه‌ی پدیده‌های خلقت برای اوست و حکومت تکوینی برهمه چیز در اختیار او است، حکومت قانونی و تشریعی هم باید در اختیار او باشد، چاره‌ای نیست.»

جلسه ۲۶: پیرامون ولایت (۱) ولی‌امر یعنی اجراکننده فرمان خدار جامعه				
آیات ۵۸، ۵۹ و ۶۰ سوره‌ی مبارکه‌ی نساء آیات ۱۳ و ۱۴ سوره‌ی مبارکه‌ی انعام		آیات این جلسه		
ولی‌امر	جامعه‌الهی اسلامی، فرقانی	حکومت علوی	اولی‌الامر	واژگان کلیدی
نکات کلیدی			آیه	
<p>امانت فقط این نیست که یک تومن من دست شما دارم، این یک تومن را به من برگردانید. مهمترین نشانه و نمونه‌های امانت، این است که آنچه امانت خداست در میان مردم، آن را انسان به جایش برساند و به اهلش برساند. اطاعت از خدا بکند و از آن که خدا فرموده که اطاعت بشود، این مهمترین مصداق امانت است.</p>			<p>إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُّكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا</p> <p>(نساء/ ۵۸)</p> <p>همانا خدا به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به اهلش ادا کنید. و چون میان مردم حکم و قضاؤت می‌کنید، بطبق عدالت قضاؤت کنید. همانا که خدا شما را به نیکو چیزی پند می‌دهد.</p>	

صاحبان فرمان یعنی چه؟ آن جاهل نادان مسلمان نام، خیال می‌کند صاحب فرمان، یعنی هر کسی که می‌تواند فرمان بدهد، هر کسی که زورش می‌چرید برای فرمان دادن؛ می‌گوید این اولی الامر است. ما می‌گوییم نه، اولی الامر او نیست. اگر بنا باشد که هر که می‌تواند فرمان بدهد، اولی الامر باشد و از طرف قرآن به رسمیت شناخته شده باشد، خب در فلان کوهستان، فلان دزد قداره بند سبیل از بناگوش در رفته هم فرمان می‌دهد، او هم در آنجا همه کاره است؛ پس آنجا اولی الامر است؟ و اطاعت فرمان او واجب است... اولی الامری که شیعه معتقد است، آن اولی الامریست که منشور فرمان را، خدا به نام او کرده باشد، این رامی خواهیم مان. آن «انسانی است که اگر چه.. جزو انسان‌های دیگر است، اما ولایت را از خدا گرفته باشد، که صاحب ولایت کبری خداست، از خدا گرفته باشد.

تز اسلامی نمی‌گوید که حکومت، روزی خواهد بود که لازم نباشد، نه؛ ایده‌ی اسلامی پیش‌بینی نمی‌کند آن روزی را که در جامعه، دولت و حکومت نباشد، نه خیر؛ در حالی که بعضی از مکتب‌ها پیش‌بینی می‌کنند آن روزی را که جامعه، جامعه‌ی ایده‌آل است و یکی از خصوصیاتش این است که دیگر دولت و حکومت در آن جامعه نیست؛ نه؛ اسلام این را پیش‌بینی نمی‌کند.

خارج، با بجهانه‌ی حکومت الهی بود که می‌گفتند علی بن ابی طالب باید نباشد. می‌گفتند «لا حکم الا لله» حکومت برای خداست. امیرالمؤمنین در جواب این می‌گوید «کلمة حق يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ» سخن، سخن درستی است، حاکم واقعاً خداست، آن کسی که مقررات را می‌دهد و سرنشیته زندگی را به

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا
اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى
الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي
شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ
إِن كُنْتُمْ ثُوَمُنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا

(نساء/۵۹)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید. و پیامبر را و آن کسانی را که در میان شما (از سوی خدا و به تعیین او) صاحب فرمانند. و هنگامی که در چیزی منازعه کردید اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، آن چیز را به خدا و پیامبر ارجاع نمایید. این نیکوتر و نیکو عاقبت‌تر است (برای شما).

دست می‌گیرد، واقعاً خداست، اما شما می‌گویید «الْحُكْمُ لِلَّهِ» یا می‌گویید «الْإِمْرَةُ لِلَّهِ» قانون و حکومت برای خدا، مجری قانون کیست؟ آن هم شما می‌گویید که غیر خدا، کسی نباید مجری قانون باشد؛ بعد لذا در جواب این سخن می‌گوید: «الْأَبْدُ لِلنَّاسِ مِنْ أَمْيَرِ» بالآخره انسانیت و جامعه‌ی بشری امیر لازم دارد، حاکم و فرمانروالازم دارد. این طبع انسانی است که باید زندگی اش بایک مجری قانون همراه باشد؛ بودن قانون کفایت نمی‌کند، باید کسی باشد تا اینکه این قانون را اجرا کند و نظارت کند بر اجرای دقیق و صحیح این قانون، همین را می‌گوید «وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»، منتها اولی‌الامر، اینجاست که بین ما و طرز فکر تسنن، یک اختلاف اساسی پیدا می‌شود. ما می‌گوییم اولی‌الامر، صاحب فرمان، آن صاحب فرمانی است که با معیارهای الهی تطبیق بکند. در حالی که آنها این چنین شرطی را عمل‌آکه نمی‌کنند. آنی که شایع است در افواه و در زبان‌ها، این است که هر کسی که به مقام فرمانرانی و فرمانروایی رسید، برایشان محترم و معتبر است.

پیش خودشان، خودشان را مؤمن فرض می‌کنند، با اینکه خودشان را مؤمن فرض می‌کنند، کاری از آنها سرمی‌زنده منافی با ایمان به خداست، آن چیست؟ «(يُرِيدُونَ أَن يَتَحَكَّمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ)» می‌خواهند تحاکم کنند به طاغوت، یعنی برای حل و فصل کار خود به طاغوت مراجعه کنند، از طاغوت نظر بخواهند، فرمان بگیرند، بر طبق نظر او، فرمان او، زندگی خود را به راه ببرند؛ این منافی با ایمان است.

أَلَمْ تَرِ إِلَى الَّذِينَ يَرْعَمُونَ أَنَّهُمْ
آمُنُوا بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ
مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحَكَّمُوا
إِلَى الطَّاغُوتِ وَقُدُّ أَمْرُؤُونَ أَن
يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَن
يُضْلِلَهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا

(نساء / ۶۰)

آیا نمی‌نگری به کسانی که

من احتمال می‌دهم این شیطان، همان خود طاغوت است، چیز دیگری نیست. اینها می‌خواهند سراغ طاغوت بروند، غافل از اینکه این شیطان طاغوت، این شیطانی که با عنوان طاغوت در قرآن شناخته می‌شود، آنها را از راه درست دور می‌کند. طاغوت، آنها را، شیطان، آنها را، از جاده آن چنان دور می‌اندازد که برگشت‌شان کاریک ذره، دو ذره نیست، خیلی به دشواری، دیگر برگردند به راه راست هدایت. این آیه‌ی قرآن است.

می‌پندازند به آیین الهی تو و آیین‌های آسمانی پیش از تو ایمان آورده اند. با این حال می‌خواهند برای حل و فصل امور خود به طاغوت مراجعه کنند. در حالی‌که (از طرف خدا) مامور شده‌اند که بطاغوت کفر و انکار بنمایند و شیطان می‌خواهد که آنان را بسی دور از راه راست، گمگشته و گمراه سازد.

بخشی از بیانات آیت‌الله خامنه‌ای در ۱۳۵۳/۰۷/۲۲ در مسجد امام حسن علیه السلام مشهد:

در اسلام، ولی امر آن کسی است که فرستادهی خداست، آن کیست که خود خدا او را معین می‌کند؛ چون فرض این است که هیچ انسانی به حسب طبیعت خلقت و آفرینشش، حق تحکم بر انسانهای دیگر را ندارد.

تنها کسی که حق تحکم دارد، خداست و چون خدا حق تحکم دارد، خدا می‌تواند طبق مصلحت انسان‌ها، این حق را به هر که بخواهد، بدهد و می‌دانیم که کار خدا، بیرون از مصلحت نیست، دیکتاتوری نیست، قلدری وزورگویی نیست. کار خدا، طبق مصلحت انسان‌هاست؛ چون طبق مصلحت انسان‌هاست، پس بنابراین او معین می‌کند، ما هم تسلیم می‌شویم. او معین می‌کند پیغمبر را، معین می‌کند امام را، بعد از امام معین می‌کند آن کسانی را که با معیارها و ملاک‌های خاصی تطبیق بکنند. اینها بعد از ائمه هداة معصومین، حاکم بر جامعه‌ی اسلامی هستند. پس ولی را خدا معین می‌کند؛ خودش ولی است، پیغمبرش ولی است، امام‌ها ولی هستند. امام‌های خاندان پیغمبر تعیین شده‌اند، دوازده امام، در رتبه‌ی بعد، آن کسانی که با یک معیارها و ملاک‌های خاصی تطبیق بکنند و جو ریاییند، آنها معین شده‌اند برای حکومت و خلافت. مسئله در مورد تعیین ولی در اسلام این است.

ولایت طاغوت یا ولایت الله؟

خلاصه جلسه بیست و هفتم: در پیرامون ولایت (۲)

حضرت آیت الله خامنه‌ای پس از مرور بحث اطاعت از خداوند به عنوان ولی در ولایت الله، به سراغ ولایت طاغوت رفته و هر ولایتی غیر از الله را طاغوتی دانستند؛ این طاغوت را هر چیزی که موجب عصیان در مقابل خدا بشود، معین کرده آن را شامل بتها، انسان‌ها، قوانین، نظام اجتماعی و... نیز دانستند و افزودند: «آن کسی که در تحت فرمان ولی حقیقی زندگی نمی‌کند، باید بداند که تحت فرمان طاغوت و شیطان زندگی می‌کند.»

ایشان مفسدہ‌ی ولایت طاغوت را به صورت ذیل شرح دادند:

«اگر چنانچه گردنت را بردی طرف شیطان و طاغوت، که ریسمان ولایتش را برگردن تو بیندازد، دیگر از دست او خلاصی پیدا نخواهی کرد. هر چه در وجود تو، از نیرو و از ابتکار و از فعالیت‌های سازنده و از جلوه‌های درخشنده وجود دارد، تحت قبضه‌ی طاغوت و شیطان در خواهد آمد. وقتی که تمام وجودت در قبضه‌ی او درآمد، آن وقت او به آسانی می‌تواند تورا در همان راهی که خودش می‌خواهد به همان جایی که خودش می‌خواهد، با همان وسیله‌ای که خودش می‌خواهد، بکشاند و ببرد؛ و پیداست که شیطان و طاغوت انسان را به نور و معرفت و آسایش و رفاه و معنویت رهنمون نمی‌شود. او برایش این چیزها هدف نیست. برای شیطان و طاغوت، مصالح شخصی خودش هدف اولی است، و می‌خواهد آنها را تأمین کند؛ پس تورا در راه مصالح شخصی خود به کار می‌اندازد.»

ایشان در ادامه سنت آفرینش درخصوص ولایت را بدین صورت عنوان کردند که اگر انسان، ولایت هر فرد فاسقی را قبول کند، همه زندگی، فکر و روح او را اختیار آن فاسق است تازمانی که خود تصمیم به تغییر آن بگیرد. ایشان در پایان آیات مرتبط به ولایت الله و ولایت طاغوت را معنا و تفسیر کردند.

جلسه ۲۷: در پیرامون ولایت (۲) ولایت طاغوت یا ولایت الله؟				
آیات ۷۶ و ۱۱۵ تا ۱۲۰ سوره‌ی مبارکه‌ی نساء آیات ۹۸ تا ۱۰۰ سوره‌ی مبارکه‌ی نحل		آیات این جلسه		
ولایت طاغوت	ولایت الله	ولی حقیقی	شیطان	وازگان کلیدی
نکات کلیدی			آیه	
<p>در این آیه می‌بینید که طاغوت به جای شیطان و شیطان به جای طاغوت، نام برده شده‌اند. شیطان هر عنصری است که از خارج وجود آدمی، او را به کارهای شرارت آمیز و به کارهای فساد آمیز، به انحطاط، به پستی، به زیونی، به ظلم، به بدی، به کجی و امنی دارد؛ به او می‌گویند شیطان.</p>			<p style="text-align: center;"> الَّذِينَ آمُثُوا يُعَاقِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُعَاقِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِياءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا <small>(نساء/۷۶)</small> </p>	
			<p>[کسانی که ایمان دارند، در راه خدا پیکار می‌کنند؛ و آنها که کافرنده، در راه طاغوت [بت و افراد طغیانگر]. پس شما با یاران شیطان، پیکار کنید! (و از آنها نهراستید!) زیرا که نقشه شیطان، همانند قدرتش (ضعیف است).]</p>	

حالا که قرآن را خواندی، حالا که معارف اسلامی را آموختی، خود را از آسیب شیطانی که می‌خواهد تو قرآن را ندانی و نفهمی، محفوظ بدار، یعنی چه محفوظ بدار؟ سعی کن معرفت قرآنی ای که در دل تو انباشته است، از تو نستاند. راه عمل را و راه فهم بیشتر را بر تو بندد. مگر می‌توانم به خدا پناهندگی بشوم؟ مگر می‌توانم از شر شیطان بگیریم؟ بله.

**فَإِذَا قَرِأْتُ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِدْ
بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ**

(تحل ۹۸)

چون قرآن خواندی پس به خدا از آسیب شیطان مطرود، پناهندگی شو.

آن کسانی که تحت ولایت خدا خودشان را قرار می‌دهند و می‌کوشند و می‌شتابند به سوی منطقه‌ی ولایت الله، شیطان براینها تسلطی ندارد.

**إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى
الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ
يَتَوَكَّلُونَ**

(تحل ۹۹)

محقاً او را برقان کسانی که ایمان آورده اند و برپروردگارشان توکل و اتقا می‌کنند، تسلط و نفوذی نیست.

پس از اینکه مسیر هدایت برای اوروشن گردید، از پیغمبر جدا بشود، راهش را از راه نبوت، ... منشعب کند... همان ولایتی را که خود او به دست خود پذیرفته است، رنگ ثابت زندگی بیچاره‌اش قرار می‌دهیم. به دست خودش به آن منطقه رفته بود و آنچه سکنی گرفته بود، او را همان جا، پاشکسته می‌کنیم، (إِنَّ اللّٰهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا
بِأَنفُسِهِمْ). خود تورفتی زمامت را دادی به شیطان، پس بگذار این زمام در دست شیطان بماند، این سنت ماست، این قانون آفرینش است. این برای این دنیا است، برای آن دنیا چیست؟ (وَنُصلِّهِ

**وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ
بَغْدِمَاتَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى وَيَتَبَعُ
غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ تُولَّهُ مَا
تَوَلَّ لِ وَنُصْلِلُهُ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ
مَصِيرًا**

(سقاء ۱۱۵)

هر کس پس از آنکه راه هدایت بر او آشکارگشته است با پیامبر به ستیزه برخیزد. و راهی جز مسیر عمومی جامعه‌ی ایمانی بپیماید،

«جهنم»؛ از اینجا هم که چشم بستی، یک سره خواهی رفت به سراغ دوزخ قهرپروردگار و عذاب جاودانه‌ی الهی. وقتی انسان به تاریخ نگاه می‌کند، می‌بیند عیناً همین جور است. آن کسی که جدایی کند، ستیزه‌گری کند با پیامبر، «من بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى» بعد از آنی که راه هدایت برای اروشن و نمایان شد، به تعهد ایمان اظهارنبوت و ایمان به نبوت و شهادت برنبوت، تن و گردن نسپرد.

هر آن چیز (و هر آن کس) را که به ولایت پذیرفته است، بر او ولی و فرمانروا می‌سازیم. و به دوزخش می‌افکنیم و چه ناخوش سرانجامی است.

خدا مغفرت خود را شامل حال آن کسی که شرک را پذیرفته است، نمی‌فرماید. آن کسی که مشرك شده، در ولایت غیر خدا داخل شده، منطقه‌ی نفوذ خدا را به غیر خدا سپرده، آن جراحت‌هایی را که از گناه و از نافرمانی، واژبدی و بدیختی و نابسامانی بروح اونشسته است، هرگز التیام نخواهد یافت؛ یعنی مغفرت پیدانمی‌کند.... غفران گناه، یعنی هموارشدن و التیام یافتن آن جراحتی که براثر گناه و خطأ و لغزش و انحراف در روح انسان به وجود می‌آید. وقتی که هموار شد، مغفرت و غفران شامل حالش شده؛ وقتی آن زخم و ناراحتی که از ناحیه‌ی بدعملی، بدمسیری، از راه خدا نرفتن بر روح تو وارد آمده بود، خوب شد، آن وقت تو مغفور شدی؛ غفران یعنی این. و اگر در ولایت غیر خدا باشی، هرگز التیام نخواهد یافت آن زخمی که از گناه پیش آمده بود، هرگز لطمeh و لگدگناه جبران نخواهد شد.

البته خواست خدا هم گتره‌ای نیست. آن که توبه بکند، آن که جبران بکند، آن که به سوی خدا برود، اور اخدامی خواهد که مورد مغفرت قرار بدهد.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَعْفُرُ أَنْ يُشْرِكَ بِهِ
وَيَعْفُرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ
يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكُ بِاللَّهِ فَقَدْ
ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا

(نساء/۱۱۷)

محقاً خداوند از کسی که برای او شریکی (در ولایت و فرمانروایی اش) گرفته در نمی‌گذرد و کمتر از آن را برای هر که بخواهد می‌بخشاید و هر آنکه برای خدا شریکی قائل بشود به گمراهی و گمگشتگی بس دور دچار شده است.

یک وقت هستش که از جاده شما گم می‌شوید در بیابان؛ اما فقط یک کیلومتر جدا شدید. یک وقت در کویر از جاده گم می‌شوید و دهها کیلومتر از جاده جدا شدید، آسان نیست برگشتن از آن. تلاش بیشتری می‌خواهد، هوشیاری بیشتری می‌خواهد، راهنمای قوی‌تری می‌خواهد. آن کسانی که برای خدا شرک ورزیده‌اند، همین جور از راه راست و میانه و هدایت، خیلی، خیلی دور شدند، «فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً بَعِيداً» دچار سرگشتگی و گمراهی بسی دوری شده است.

مرید راما اینجا سرکش معنا کردیم؛ اما می‌توانید کنار سرکش، بنویسید عاری از نیکی و فضیلت، این هم یک معنای مرید است.

از اول هم قرارش را شیطان با خدا گذاشته، جبهه‌ی شیطان با جبهه‌ی خدا به طور طبیعت و خصلت، آشتب پذیر نیستند. (وقال ظباع، شیطان صفت‌ها و شیطان‌ها را دارد می‌گوید، همه‌ی شیطان‌ها و طبقه‌ی شیطان، اساساً همین جورند. عده‌ای از بندگان تو را از راه راست به گمراهی می‌کشانم، عقل آنها را می‌گیرم، بینش و خرد آنها را کور می‌کنم، به جای اینکه در ولایت تو باشند، تحت ولایت و فرمانروایی خود، آنها را در می‌آورم.

**إِن يَذْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَّا
وَإِن يَذْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا**

(نساء/۱۱۷)

سوای او جز زنانی چند و جز شیطانی سرکش را به کمک نمی‌خوانند (و به ولایت نمی‌گیرینند).

**أَغَنَهُ اللَّهُ وَقَالَ لَّا تَخِذْنَ مِنْ
عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا**

(نساء/۱۱۸)

شیطان مطرود خداوند که گفته (و عهد کرده که) محققًا از بندگان تو بهره و سهمی مقرر برای خود خواهم گرفت.

روی کلمه‌ی «لَا مَنِيبَهُم» یک قدری تکیه کنید. آرزوهای دور و دراز، آنچه که یک انسان را از هر تلاشی در راه خدا باز می‌دارد. آرزوی ده سال دیگر با خوشی و راحتی و رفاه زیستن، آرزوی داماد کردن پسر بزرگ و عروس کردن دخترها، آرزوی بزرگ کردن این خانه‌ی کوچک و دودربندی و سه دربندی کردن این مغازه‌ی یک دربندی، آرزوی رئیس و مدیر فلان دستگاه و تشکیلات شدن و فلان قدر پول گرفتن، آرزوی اینکه به پسرم بگویند آقای مهندس یا به خودم بگویند، آرزوهای دور و دراز. آرزوهایی که مثل سنگ آسیابی که برگردن یک انسانی بیفتند، سررا خم می‌کند، پشت را دوتا می‌کند و انسان را به زانو درمی‌آورد؛ آرزوهایی که اگر دندان طمعش را کنده انداختی دور، یکهومی بینی آزادی، می‌بینی سبکی، می‌بینی هیچ قید و بندی دست و پای تو را نبسته در راه خدا.

ظاهر قضیه این است، سنت جاهلی آن زمان، در زمان پیغمبر، حکم می‌کرد که گوش این حیوان را ببرند، قیچی کنند، بشکافند، تا اینکه به این وسیله، مثلاً فرض کنید رزق و برکت و سلامت را برای او تأمین کنند. این را یک سمبلی برای سنت‌ها و فکرها و شیوه‌ها و برنامه‌های غیر خدایی ذکر می‌کند اینجا. ببینید چقدر مسخره است، ببینید چقدر پوج است این سنت، سنت‌های شیطانی همه‌اش همین جور است. در نظر خود پیروان این سنت، که پوج نیست، اما در نظر آدم عاقل پوج است.

آن انسان‌هایی که تحت فرمان من هستند، خدای، آن کسانی که من از منطقه‌ی حکومت و ولایت تو، پروردگار، صید می‌کنم و به شوره‌زار ولایت خود می‌برم، دستور می‌دهم به آنها، و ادارشان می‌کنم

و لَا أَصْلَنَهُمْ وَلَا مَنِيبَهُمْ وَلَا مَرْتَهُمْ
فَلَيُبَتِّكُنَّ أَذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَا مَرْتَهُمْ
فَلَيَعْيَّنَ حَلْقَ اللَّهِ وَمَنْ يَتَّخِذُ
الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ
خَسِرَ حُسْرًا نَاءِ مِنِّي

(نساء/۱۱۹)

و محقق آنان را گمراه خواهم کرد و به پندرها و آرزوهای دور و دراز سرگرمشان خواهم کرد. و محقق آنان فرمان میدهیم تا گوش چهارپایان را بشکافند (نمونه‌ای از پندرها و مقررات جاهلانه‌ی غیر الهی) و محقق آن فرمانشان می‌دهم تا آفرینش خدایی را دگرگون کنند (آدمیان را از مجرای فطرت خارج سازند) و هر که شیطان را ولی و فرمانروای خویش سازد، بی‌تردید زیان و خسارته نمایان کرده است.

تا خلقت و فطرت الهی را کنار بگذارند، دور بشوند از آن خط سیری که تو برای آنها معین کردی. قانون برای آنها می‌گذارم، قانون خلاف فطرت؛ دستور به آنها می‌دهم، دستور خلاف طبیعت، راه جلوی پایشان می‌گذارم، راهی که آنها را به سوی سرمنزل غیر سرمنزل طبیعی انسانی می‌رساند.

این عهد شیطان با خداست. شیطان با خدا، پیمانش این جور پیمانی است، پیمان لج و پیمان عناد در مقابل خدا. همه‌ی شیطان‌های عالم کارشان همین کار است. مطمئن باشید که اگر مردمی با فطرت و سرشت خداداد بخواهند زندگی کنند، شیطان نمی‌گذارد؛ شیطانی که برآنان ولایت دارد، نمی‌گذارد، ممکن نیست بگذارد. و هرجوری باشد، آنها یی را که در ولایت او هستند، تحت ولایت و سیطره‌ی او هستند، آنها را از آفرینش و فطرت خدایی دور می‌کند، چون بدون او، کارش نمی‌گذرد شیطان، شیطانیتیش لنگ می‌شود.

بخشی از بیانات آیت‌الله خامنه‌ای در ۱۳۵۳/۰۷/۲۳ در مسجد امام حسن علیه السلام مشهد:

اگر تن به ولایت طاغوت دادی، تمام نیروها و انرژی‌ها و ابتکارها و استعدادهای تو در قبضه‌ی طاغوت واقع می‌شود و وقتی که در قبضه‌ی طاغوت واقع شد، به سود تو به کار نمی‌افتد، چون سود تو برای طاغوت و شیطان مطرح نیست. برای شیطان خود او مطرح است، مصالح او مطرح است، راه او مطرح است. اگر چنانچه در آن راه و با آن مصالح، تو قربانی شدی، شدی؛ تو گمراه شدی، شدی. اگر برای تأمین آن مصالح، لازم شد تو قربانی بشوی، باید بشوی؛ لازم شد و گمراه بشوی، باید بشوی، شیطان است دیگر، قدرت در اختیار اوست و توهم که خودت را دادی به دست او، می‌کشد هر جا که خاطر خواه اوست.

هجرت؛ راه مسلمان زیستن

خلاصه جلسه بیست و هشتم: در پیرامون ولایت (۳) (هجرت)

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در آخرین جلسه از جلسات سی روزه ماه مبارک رمضان سال ۵۳ موضوع هجرت در مسئله ولایت را مطرح می‌کنند. ایشان با مرور بحث‌های جلسات قبل ناظر بر نیاز جامعه به ولایت‌الله و دوری از ولایت طاغوت، تلاش برای خروج از بند ولایت طاغوت رایک تعهد الهی دانستند و در ادامه به سراغ علل این تعهد الهی رفتند.

امام جماعت وقت مسجد امام حسن مجتبی ﷺ عدم پیشرفت جامعه در ولایت طاغوت را طرح کرده و پیشرفت علمی دوران خلفا را بی‌ثمر برای انسانیت و جامعه اسلامی دانستند و با نام آوردن از افرادی همچون یحیی بن زیاد و معلی بن خنیس که ضد ولایت طاغوت در آن زمان بودند، بحث مسلمان زیستن در ولایت طاغوت را بیان کردند و راه این مسلمان زیستن را هجرت مانند صدر اسلام دانستند.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای طرح جامعه اسلامی زمان حکومت پیامبر و حرکت شیعیان در زمان خلفا را درجهت ضد نظام طاغوتی دانسته و افزودند: «شیعه به ظاهر در نظام طاغوتی زندگی می‌کرد، اما در باطن درست درجهت ضد نظام طاغوتی حرکت می‌کرد. مثل آن گروه بسیار اندکی که با حسین بن علی صلوات‌الله‌علیه بودند در کربلا. اینها درست این سیل راشکافته بودند و آمده بودند در خلاف مسیری که سیل آنها را هدایت می‌کرد). سپس مردم در ولایت طاغوت را هل عذاب معرفی کردند و توده‌ی بی‌اختیار جامعه در آن شرایط را با عبارت قرآنی مستضعفین خطاب کردند و بر حسب آیات بهانه‌های آنان را غیرقابل قبول و هجرت را راه نجات آنان عنوان کردند. و در پایان نیز به خواست اسلام از افراد تحت عنوان حرکت در راه خدا به حد استطاعت اشاره کردند.

جلسه ۲۸: در پیرامون ولایت (۳) (هجرت) هجرت؛ راه مسلمان زیستن					آیات این جلسه
شیعه	نظام طاغوتی	مسلمان زیستان	مستضعفین	هجرت	واژگان کلیدی
آیه ۲۹ سوره‌ی مبارکه‌ی ابراهیم آیات ۹۷ تا ۱۰۰ سوره‌ی مبارکه‌ی نساء					آیه
نکات کلیدی					آیه
<p>این نعمتی که کفران کردند، چه بوده؟ همه چیزی می‌تواند باشد. نعمت قدرت، که مظهر قدرت پروردگار است، قدرت‌های دنیوی، نعمت سرنشته داری و اداره‌ی امور هزاران انسان، نعمت دردست داشتن استعدادها و اندیشه‌ها و نیروها و انرژی‌های فراوان از انسان‌ها، اینها همه‌اش نعمت است، این سرمایه‌هایی است که می‌توانست برای انسانیت منشأ خیر باشد.</p> <p>انسان‌هایی که در اختیار آن مردمی که در این آیه مورد اشاره هستند، قرار گرفته‌اند، می‌توانستند این انسان‌ها، انسان‌های بزرگی باشند، می‌توانستند بندگان زیده‌ی خدا باشند، می‌توانستند به عالی‌ترین مدارج کمال بررسند؛ اینها این نعمت‌ها را کفران کردند، در راهی که باید، به کار نیند اختنند. این آیه راموسی بن جعفر صلوات‌الله‌علیه برای هارون خواندند، به هارون فهمانند که تو همان کسی هستی که قومت را و خودت را به بدترین منزلگاه و هلاکت بازترین جایگاه‌ها خواهی افکند. برای هارون صریحاً این معنا را خواندند. سؤال کرد مگر ما کافریم؟ منظورش این بود که یعنی ما معتقد‌به خدا و به پیغمبر و به دین نیستیم؟</p>					
جَهَنَّمَ يَضْلُّنَّهَا وَيُثْسَنَ الْقَرَازُ <small>(ابراهیم/۲۹)</small>					[سرای نیستی و نابودی، همان] جهنم است که آنها در آتش آن وارد می‌شوند؛ و بد قرارگاهی است!

امام علیه السلام در جوابش این آیه را خواندند
تا بفهمانند به او که کافر فقط آن کسی نیست
که راست و صاف و صریح می‌گوید نه خیر خدا
نیست، نه خیر قرآن دروغ است یا پیغمبر مثلاً
افسانه است، این یک جور کافراست و این بهترین
نوع کافراست که صریحاً حرف خودش را می‌زند
و آدم او را می‌شناسد و موضع‌گیری خودش را با او
درست تنظیم می‌کند.

آن مردمی که بر جان خود، برآینده‌ی خود، بر
همه چیز خود ستم کردند و حالا دارند می‌میرند،
فرشته‌های خدا، مأمورین پروردگار دارند اینها را
قبض روح می‌کنند.

آدم چنین خیال می‌کند که فرشته‌ی آسمان وقتی
می‌بیند این آدم این قدر وضعش خراب است؛
مثل آن آدمی که آمده، آن طبیبی، یا آن جراحی که
آمده، مثلاً یک بیماری راجراخی کند، می‌بیند خیلی
او ضاعش خراب است، خیلی وضع این بیمار تأسف
آور و یأس آور است، می‌گوید: مگر تو کجا زندگی
می‌کردی؟ چرا این جوری است وضعت؟ شما کجا
بودید که این قدر به خودتان ظلم کردید، دارید از
دنیا می‌روید، ظالم بر نفس دارید از دنیا می‌روید؟
ما جزو توده‌ی بی اختیار بودیم. مستضعفین
آن گروهی هستند در جامعه که اختیار جامعه
دست آنها نیست؛ اینها مستضعفند. در خط مشی
جامعه و در رفتنش، در حرکتش، در سکوتش، در
جهت گیری اش، در فعلیتش هیچ اختیاری ندارند.
همان طور که دیروز گفتم، می‌رود آنچا که خاطر
خواه‌کشندگان ریسمان است. همین طور می‌روند
بیچاره‌ها، از خودشان اختیاری ندارند که به کجا
بروند و چه بکنند.

**إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ
طَالِمِي أَنفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ
قَالُوا كُنَّا مُسْتَصْعِفِينَ فِي الْأَرْضِ
قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً
فَتَهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ
جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا**

(نساء/۹۷)

کسانی که فرشتگان جانشان را
می‌گیرند (ومرگشان فراموش) در حالی که به خویشتن ستم
کرده‌اند. به آنها می‌گویند: در چه
وضعی زندگی می‌کردید؟ جواب
می‌دهند: ما در زمین توسری خور
و ضعیف نگاه داشته شده بودیم.
می‌گویند: آیا زمین خدا وسعت
نداشت تا در آن هجرت کنید؟
این چنین مردمی (که تن به ذلت
می‌دهند و حاضر نیستند حرکت
و هجرت کنند) در دوزخ جای
دارند و آن بد جایگاهی است.

همه‌ی دنیا خلاصه شده بود در همان جامعه‌ای که شما در آن جامعه، مستضعفانه زندگی می‌کردید! سرزمین خداگسترده نبود تا شما از این زندان خارج بشوید، بروید به یک نقطه آزادی؟ به یک نقطه‌ای که مستضعف در آن نقطه نباشد، در دنیا چنین جایی نبود؟ (الَّمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً) آیا نبود زمین خداگسترده و وسیع؟ (فَتَهَا حِرْرُوا فِيهَا) تادر زمین خدا هجرت کنید، و جای دیگر بروید؟ دیگر جواب ندارند بدهنند، چه بگویند بیچاره‌ها، معروف است که حرف حساب، جواب ندارد.

البته یک استثنای دارد، همه نمی‌توانند هجرت کنند، همه نمی‌توانند خودشان را از آن بند نظام جاهلی نجات بدهنند؛ یک عده‌ای ناتوانند، یک عده‌ای پیرند، یک عده‌ای کودکند، یک عده‌ای زنانی هستند که امکان این کار برایشان نیست. لذا این مستثنی می‌شوند.

می‌بینید عجب پرواژی می‌شود کرد در دنیا؛ عجب به کام دل، پر و بالی می‌توان زد در جامعه‌ی اسلامی، تا حالا پر و بال ما و پرواژ ما، وقتی که خیلی اوج می‌گرفتیم، تا سقف قفس بود. عجب آفاقی است، عجب پهناور ادرمکه، بیچاره نمازش را به زور می‌خواند، اگر خیلی جدت می‌کرد، در مسجد الحرام دور کوت نماز می‌خواند، بعد هم مفصل کتک نوش جان می‌کرد. دیگر نهایت مسلمانی این بود، نه بیشتر از این. بعد که هجرت کرد، آمد به سرزمین آزاد، به هوای آزاد، به جامعه‌ای

إِلَّا الْمُشْتَضِعُفِينَ مِنَ الرِّجَالِ
وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَشْتَطِيعُونَ
جِيلَةً وَلَا يَفْتَدُونَ سَبِيلًا

(سباء/٩٨)

جز مردان و زنان و کودکان ناتوان، که هیچ توان چاره‌اندیشی ندارند و راه به جایی نمی‌برند.

وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَحْدُثُ
فِي الْأَرْضِ مُزَاغَمًا كَثِيرًا وَسَعَةً
وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى
اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ
فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ
غَفُورًا رَّحِيمًا

(نساء/١٠٠)

و هر کس در راه خدا هجرت کند، در زمین راه‌های باز فراوان و

اسلامی، به تحت ولایت رسول الله؛ دید عجب
جاییست اینجا، اینجا یَسِّاقُونَ إِلَى الْخَيْرَاتِ
است، اینجا با آیه‌ی قرآن و تقواو عبادت، مرتبه‌ی
افراد، مشخص و معلوم می‌شود. هر که بیشتر برای
خدا حرکت بکند، عبادت بکند، تلاش بکند، جهاد
بکند، اتفاق بکند، او عزیزتر است در این جامعه.
دیروز اگر می‌فهمیدند یک درهم در راه خدا و مکه
داده، سیخ داغش می‌کردند و زیر شکنجه آتشش
می‌زدند؛ وقتی که بیایی در راه خدا مهاجرت کنی
به سوی مدینة الرسول؛ ای مسلمان صدر اسلام،
آن وقت می‌بینی که چه جوانگاهی است، چه جای
پروازی است، چطور انسان می‌تواند به کام دل، پر
وبال بزند.

محیط‌های آزادی خواهد یافت.
و هر کس از خانه‌اش بیرون رود
تابسوی خدا و پیغمبرش هجرت
نماید، و در این راه مرگش فرا
رسد، اجر و پاداش وی برخاست
و خدا آمرزند و مهربان است.

بخشی از بیانات آیت‌الله خامنه‌ای در ۱۳۵۳/۰۷/۲۴

در مسجد امام حسن الطباطبائی مشهد:

هجرت از دارالکفر، از ولایت غیر خدا، از ولایت شیطان و طاغوت به کجا؟ به دارالهجرة،
دارالایمان، تحت ولایت الله، تحت ولایت امام؛ تحت ولایت پیغمبر و ولی‌الله باید
هجرت کرد، این هجرت است. حالا اگر به فکر ایجاد دارالهجرة افتاد؟ خود پیغمبر هم

جزء مهاجرین بود دیگر، مگر نبود؟ پیغمبر هم هجرت کرد؛ اما قبل از آنی که پیغمبر هجرت بکند، دارالهجره‌ای تقریباً وجود نداشت، پیغمبر با هجرت خود، دارالهجره را ایجاد کرد.

گاهی لازم می‌شود که گروهی از انسان‌ها با هجرت خود، نقطه‌ی شروع هجرت را آغاز کنند، جامعه‌ی الهی و اسلامی را بنیان‌گذاری کنند، به وجود بیاورند، دارالهجره ایجاد کنند، آن وقت مؤمنین به آنجا هجرت کنند.